

بیامک شهر آramحله، ۳۰۰۰۷۲۸۹



کربلایی علی؛ قدیمی ترین ساکن طالقانی

پیش از آنکه اصلاً خیابان طالقانی احداث شود و مردم دسته دسته زمین های اینجا را بخرند و به بافت مسکونی تبدیلش کنند، تک و توکی خانه در اراضی بقرآباد وجود داشته است که بر خی هنوز هم سرپا هستند؛ البته با کمی تغییر ظاهر. روزگاری جایی در میانه همین کوچه، خانه اسرارآمیز قدیمی ترین ساکن خیابان طالقانی یعنی حاج کربلایی علی قرار داشته است. خانه ای که الان جایش را به یک هتل چندطبقه ویژه فرهنگیان داده است. به این نقطه از محله که می رسیم نوانیان، کربلایی علی را این طور معرفی می کند: قبل از اینکه هر آدمی وارد و ساکن خیابان طالقانی شود، کلیلی اینجا زندگی می کرد. این مرد دوست داشتنی که حدود ۳۰ سال پیش فوت کرد، خانه ای داشت که یک سرش در این کوچه و سر دیگرش در حاشیه اصلی خیابان بود. حیاط آجر فرشش به نوعی دو طبقه بود. یعنی وارد که می شدی، بعد از ۴۰ یا ۵۰ متر پله ای بود و باید پایین می رفتی. آن زمان در ابودر این سبک خانه سازی مد بود؛ یعنی چند خانه دیگر هم به همین سبک و سیاق ساخته شده بودند.

کربلانی علی غیر از خانه اش یادگاری های دیگری هم برای اهالی اینجا گذاشته است؛ همان زمان می گفت که در طالقانی دو تا قنات بزرگ هست که یکی از آن ها از زیر خانه آقای جعفرپور، صاحب گرمابه آریانورد می شود. کسی حرف هایش را باور نمی کرد تا سال ۱۳۶۹ که سیلی آمد و خانه جعفرپور نشست کرد. وقتی زمین را کردند، به سفال های بزرگی رسیدند که برای دیواره قنات استفاده می شود. کربلانی علی می گفت: همه این خیابان طالقانی که شما داخلش ساکن شدید، گندم زار بود. وقتی در خانه را باز می کردیم، باید از داخل مزرعه ها می شدیم و می رفتیم. کربلانی علی خدا بیامرز یکی از نمادهای هویتی طالقانی بود، منتها بنده خدا را هیچ کس جدی نمی گرفت.

تئاتر خرابه!

نام خانواده محمدی برای اهالی قدیمی ابودر و به ویژه بچه های آن زمان که الان مرز ۴۰ سالگی را رد کرده اند، کاملاً آشناست. نه به خاطر اینکه جزو انگشتر سازان معروف مشهد بوده اند و پسرشان علیرضا، اوایل جنگ شهید می شود، بلکه به خاطر زمین خالی چسبیده به خانه شان. به انتهای شهید خردمند که می رسیم، نوانیان صحنه تئاتر کودکان و نوجوانان دهه ۶۰ محله را به ما نشان می دهد و می گوید: زمانی که ما اینجا ساکن بودیم، این یک تکه زمین که الان در آن خانه ساخته اند، خالی بود. پدر شهید محمدی که مالک زمین بود آن را در اختیار پایگاه بسیج قرار داده بود تا هرکاری که می خواهند در آن انجام بدهند. ما هم اینجا را به محل نمایش و اجرای تئاتر تبدیل کردیم. انتهای خرابه را تروتمیز می کردیم و از همه بچه های محله می خواستیم که بیایند و تئاتر را تماشا کنند. همیشه هم استقبال خوبی می شد.

ایستگاه شیشه بری؛ نبود؟

بعد از قدیمی ترین بخش خیابان ابودر، سیلوی بزرگ گندم و فروشگاه شهر ما جلویمان قد علم می کنند. نام ابودر ۱۰ یا همان کوچه شیشه بری معروف، با کارخانه آرد و زمین های خالی پر از معتاد و ماشین اسقاطی گره خورده است.

نوانیان می گوید: جایی که الان فروشگاه شهرهای شهرداری را ساخته اند، یک زمین لم یزرع بود که در آن چیزی جز نخاله ساختمانی، لاستیک سوخته و ماشین های اسقاطی پیدا نمی کردید. داخلش هم همیشه پر از معتاد بود؛ سرنگ هایشان در سرتاسر این خرابه ریخته بود. انتهای این خیابان هم منتهی می شد به اراضی امین آباد و راه آهن که زمین خاکی هایش، محل فوتبال بازی کردن ما بود. یک کارخانه آرد هم در همین نزدیکی هابود که گردهایش صدای اهالی را درآورده بود. بعدها این کارخانه تعطیل شد.

اما اینکه چرا ابودر ۱۰ به کوچه شیشه بری معروف شده است، برای خودش داستانی دارد: «تا چندین سال بعد از شکل گیری خیابان، اینجا یکی از بدمسیرترین مکان های مشهد بود. ماشین تا چهارراه سیلو بیشتر نمی آمد و بقیه راه را محبور بودیم پیاده برویم. اولین خط اتوبوسی که به اینجا اختصاص دادند، خط ۱۴ بود. از فلکه حضرت و بست طبرسی، راه می افتاد و داخل طالقانی دور می زد. ابتدای ابودر ۱۰ مغازه شیشه بری آقای ابن الرضا بود که یک تابلوی دیواری داشت که رویش نوشته شده بود: شیشه بری. اتوبوس که به این نقطه می رسید، راننده می گفت ایستگاه شیشه بری کسی نیست؟ کم کم اسم این خیابان همانی شد که راننده های اتوبوس می گفتند.



کربلایی علی می گفت: همه این خیابان طالقانی که شما داخلش ساکن شدید، گندم زار بود. وقتی در خانه را باز می کردیم، باید از داخل مزرعه ها رد می شدیم و می رفتیم

بچه ها و ترس از شُغا!

ابودر امروز، خیابانی حدود ۲ کیلومتری است. از یک طرف به رسالت می رسد و طرف دیگرش ابتدای خیابان مسلم است. ولی سال های ابتدایی شکل گیری اینجا و تبدیل بقرآباد زراعی به طالقانی مسکونی، کوچه شیشه بری اول محله بوده و انتهایش هم بنگاه صاحبکار؛ جایی که الان ابودر ۳۳ است؛ یعنی قلب این خیابان و بیشتر جمعیت ساکن در همین محدوده زندگی می کرده اند. جواد نوانیان همان طور که اولین های خیابان طالقانی را از ماست بندی گرفته تا شیرینی فروشی و آلومینیوم کاری، یکی یکی نشانمان می دهد، تعریف می کند: در آن سال ها سمت راست خیابان که الان فاطمیه است، منطقه ای فقیرنشین بود و ثبات سکونت در آن دیده نمی شد. بیشترش هم زمین های خالی و افتاده ای به نام شُغا بود. تقریباً هیچ کس به آن سمت رفت و آمد نمی کرد. ما بچه بودیم و حتی از سر کنجکاو هم جرئت نمی کردیم واردش بشویم؛ بزرگترها هم نمی رفتند. انتهای خیابان هم که الان به مسلم می رسد، هیچ چیزی نبود و بن بست محسوب می شد. از ابتدای رسالت هم تا ابودر ۱۰ چیز خاصی نبود و اصل محله از شیشه بری تازه شروع می شد.

صف ویژه شب عید!

گرمابه آریانو مر حوم عمو صفر جعفرپور که پیش تر در همین شهر آramحله سراغش رفته بودیم، یکی دیگر از نمادهای هویتی اینجا است که کمی تا قسمتی دست نخورده باقی مانده است. نوانیان با دیدنش یاد صف های طولانی شب عید می افتد و می گوید: نمی دانم گرمابه آقای جعفرپور چه خاصیتی داشت که همه حمام کردن در آن را دوست داشتند. فضای حمام های نمره اش چندان عوض نشده است؛ ولی از عمومی هایش خبری نیست. به غیر از این گرمابه تا شعاع چند کیلومتری هیچ حمام دیگری وجود نداشت و از جاهای خیلی دورتری به اینجا می آمدند. ایستادن در صف این حمام از خاطرات فراموش نشدنی من و شاید بیشتر بچه های محله است. گرمابه آریانو شب عید غلغله بود؛ باید دوسه ساعت در صف می ایستادیم تا نوبتمان شود.

